دیگر

دیگر به معنای بیش از این ها است.

شلوار قدیمی او دیگر مناسب او نیست.

خوابیده

وقتی شخصی خوابیده است ، بیدار نیست.

کودک ساعتها خوابیده است.

توت

توت میوه ای گرد و کوچک است که روی گیاهان و درختان خاصی رشد می کند.

توت خوشمزه به نظر می رسید.

جمع کردن

جمع آوری چیزها به معنای دسته بندی همه آنها در یک مکان است.

من از جوانی صدف دریایی جمع آوری میکردم.

رقابت کردن

رقابت یعنی تلاش برای بهتر بودن از کسی.

او با ورزشکاران بسیار خوبی رقابت خواهد کرد.

گفتگو

مکالمه گفتگوی بین دو نفر است.

همزمان دو مکالمه در جریان بود.

موجود, جانود, مخلوق

موجود هر جانور زنده ای است.

موجودی که امروز دیدیم یا یک دلفین بود یا یک گراز دریایی.

تصمیم, انتخاب

یک تصمیم به معنای یک انتخاب است.

او تصمیم اشتباهی گرفت.

یا

برای گفتن اینکه دو یا چند احتمال وجود دارد ، هر یک از آنها با "یا" استفاده می شود.

هنگام بازی شطرنج می توانید یا سفید یا سیاه باشید.

جنگل

جنگل جایی است که درختان و حیوانات زیادی دارد.

من عاشق قدم زدن در جنگل هستم.

زمین, کف

زمین قسمت بالایی کره زمین است که ما روی آن قدم می گذاریم.

زمین زیر پاهای ما خشک و قهوه ای بود.

معرفی کردن

معرفی کردن کسی یا چیزی این است که بگویید او چه کسی است.

امروز خودم را به جدیدترین همکارمان معرفی کردم.

ازدواج کردن

ازدواج به معنای قانونی زن و شوهر شدن است.

رز و هنری با یکدیگر ازدواج و با خوشحالی زندگی کردند.

آماده کردن

آماده کردن یا شدن به معنای مهیا ساختن برای چیزی است.

من سخنرانی خود را برای کلاس آماده کردم.

قایقرانی

قایقرانی حرکت قایق روی آب است.

من دوست دارم با قایقم در دریاچه حرکت کنم.

جدی, مهم

وقتی چیزی جدی است ، آن چیز بد یا خطرناک است.

حادثه بسیار جدی بود.

صرف کردن, گذراندن

گذراندن به معنای استفاده از زمان برای انجام کاری یا بودن در جایی است.

دوست دارم اوقات فراغتم را برای ماهیگیری بگذرانم.

عجیب

وقتی چیزی عجیب است ، آن چیز طبیعی نیست.

جو بعد از اینکه دید چه اتفاقی افتاد چهره اش متعجب شد.

حقیقت

حقیقت یک واقعیت یا چیزی درست است.

او داشت حقیقت را در مورد دیدن یک مار سبز رنگ بزرگ می گفت.

بیدار شدن

بیدار شدن یعنی این که دیگر خوابیده نیستید.

اون همیشه وقتی از خواب بیدار میشود پر از انژی است.

زمانی شاهزاده خانم زیبایی به نام رز بود. اما مادرش ، ملکه ، به زیبایی شاهزاده خانم نبود. ملکه احساس بدی کرد که دیگر زیبا ترین زن پادشاهی نیست. او از رقابت با دخترش خسته شده بود. او تصمیمی گرفت او یک نوشیدنی برای شاهزاده خانم آماده کرد. بعد از اینکه شاهزاده خانم آن را نوشید ، خوابش برد. سپس ملکه شاهزاده خانم را به جنگل برد. او شاهزاده خانم را آنجا گذاشت. این یک کار بسیار جدی بود. ملکه فکر کرد: "یا توسط حیوانات کشته می شود یا در جنگل گم می شود."

شاهزاده خانم خوابی دید. او درمورد مردی با موها و چشمان قهوه ای خواب دید. این مردی بود که تمایل داشت با او ازدواج کند.

شاهزاده خانم از خواب بیدار شد. او موجود عجیبی را روی زمین دید. شبیه انسان بود اما مویی و سبز داشت. او شاخهایی بر سر داشت و بینی ای شبیه خوک داشت.

موجود گفت: "آیا شما را ترساندم؟ امیدوارم اینطور نبوده باشد. اجازه بدهید خودم را معرفی کنم. من هنری هستم. "

رز گفت: "من نمیترسم. راستش را بخواهید ، فکر می کنم شما جذاب هستید".

رز و هنری روز را با هم گذراندند. آنها توت جمع کردند ، ماهی گرفتند و ناهار خوردند. آنها روز بسیار خوبی را پشت سر گذاشتند که با گفت و گوهای خوب همراه بود.

هنری گفت: "رز ، من باید به خانه بروم." "کشتی من به زودی به خانه حرکت می کند. نمی توانم تو را در جنگل تنها بگذارم. با من می آیی؟"

رز بسیار خوشحال شد. او هنری را درست روی بینی خوکی اش بوسید. به محض اینکه او هنری را بوسید ، او شروع به تغییر کرد. بینی خوک او به بینی یک مرد تبدیل شد. شاخ ها و موهای سبزش از بین رفت. مردی که رز آرزو کرده بود در مقابل او ایستاده بود.

رز و هنری ازدواج کردند و آنها با هم با خوشحالی زندگی کردند.